

۲۲۳۲

۱۳۹۰/۱۱/۱۵

در آستانه سی و سومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی؛ گزارش یک عمر تلاش به ملت شریف ایران

به نام خداوند جان و خرد
دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند پنهان خورید باده که تعزیر میکنند
گویند رمز عشق مگویند و مشنوید مشکل حکایتی است که تقریر میکنند
(حافظ)

ملت شریف و ستمدیده ایران

در شامگاه عمر و در آستانه سی و سومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی و در سالروز پذیرش مسئولیت از سوی دولت موقت زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان، به‌عنوان احدی از یاران و همراهان ایشان در دولت موقت و در نهضت آزادی ایران، بر خود واجب دانستم آنچه را که از خاطرات دردناک روزگار گذشته و پس از سال‌ها مبارزه برای آزادی ملت و رهایی از سیطره خودکامگان در ذخیره تجربه دارم، به‌عنوان ادای دین به حافظه تاریخی ملت شریف ایران و به‌ویژه جوانان پرشور و نیکاندیش سرزمینمان در میان گذارم و ضمن ایفای مسئولیت سنگین انتقال تجربیات بیش از شش دهه تلاش و حضور در عرصه سیاست و اجتماع این مملکت، با دفاع از اصالت انقلاب و آرمان‌های مردم ایران و تأیید مدیریت و رهبری آنکه لااقل تا برهه پیروزی، مبتنی بر شعار «همه با هم» بود و موجبات پیروزی انقلاب را با کمترین هزینه فراهم آورد و همچنین، ضمن تأیید مبارزات آزادی‌خواهانه ملت ایران علیه نظام فاسد، خائن و خودکامه پهلوی و تأکید بر ضرورت و درستی گزینش راهبرد مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز در راستای استقرار و پیشبرد دموکراسی در ایران پس از انقلاب، به مسئولیت دیگر خویش یعنی پذیرش قصور و نارسایی‌ها و خسارات مادی و معنوی که از رهگذار عملکرد و سیاستگذاری‌های مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران، طی بیش از سه دهه حکمرانی به مردم و کشور تحمیل شده است، به‌عنوان احدی از افرادی که در تأسیس این نظام و مدیریت انقلاب نقشی ایفا کرده است، پوزش خواسته و اظهار تأسف می‌کنم.

اهم ایراداتی که بر نهضت آزادی ایران و در رأس آن به مهندس بازرگان و یاران ایشان که حاضر به پذیرش مسئولیت‌های اجرایی و مدیریتی در شورای انقلاب و دولت موقت شدند، گرفته می‌شود، آن است که اولاً چرا حاضر به همکاری با روحانیت در آن برهه زمانی شدید و دوم، آنکه چرا به‌راحتی از صحنه قدرت سیاسی فاصله گرفتیم و اریکه حکومت را به روحانیون واگذار کردیم؟

به‌زعم نویسنده این سطور، صرف عذرخواهی و اعلام مطلق عبارت «ما اشتباه کردیم» کافی نبوده و خود، برگرفته از مطلق‌نگری و تنها به منزله کوچک‌سازی صورت‌مسئله بوده و ارائه پاسخی ساده به وضعیتی پیچیده و قابل‌تحلیل و بررسی است که ابدأ متناسب با مسئولیت روشنفکران و لاقل کسانی که به ملت، تاریخ و تمدن ایرانی و اسلامی باور دارند، ارزیابی نمی‌شود. از این‌رو، با وجود آنکه نهضت آزادی ایران، طی بیانیه‌های رسمی متعددی به تحلیل و واگویی دلایل پذیرش این نقش تاریخی اقدام کرده است، اینجانب بر آنم تا فراتر از پذیرش اخلاقی مسئولیت عملکرد سیاسی‌ام، با تحلیل وقایع تلخ گذشته، چراغی در روشن‌سازی آینده برافروزم و در این راستا، نخستین مسئله آن است که به یاد آوریم، تاریخ معاصر این مملکت، با جمهوری اسلامی و یا ۱۵ خرداد ۱۳۴۱ آغاز نمی‌شود و دیگر آنکه به جهت تحمیل سیاست‌های استبدادی و فضای انسداد سیاسی که شاه برای سازمان‌های سیاسی و اجتماعی مدرن مانند احزاب و سندیکاها فراهم آورده بود، روحانیت تنها جریانی بود که از طریق بسیج شبکه وسیع مساجد، امکان فعالیت عمومی داشت و طبیعی بود که در چنین شرایطی، نهاد روحانیت بیش از سایرین از امکان ترویج و رشد در میان مردم برخوردار بوده و پایگاه اجتماعی وسیع‌تری داشته باشد. به عبارت دیگر، اسلامی شدن انقلاب و انتخاب مرجعی دینی به‌عنوان رهبر انقلاب، نتیجه پایگاهی بود که روحانیت پیشرو، مانند آقایان طالقانی و زنجانی لاقل پس از جنبش تنباکو در میان مردم برای خود رقم‌زده بود. نکته دیگر آن است که روشنفکران دینی در دوران پیش از سال ۱۳۵۷، همواره با روحانیتی همکاری داشتند که علیه ستم و تبعیض نظام پهلوی موضع می‌گرفت و خواهان آزادی و استقلال مملکت بود و گرنه در آن زمان هم کم نبودند روحانیونی که از سوی حکومت مورد تأیید قرار گرفته و بودجه‌های کلان دریافت کرده و در مراسم رسمی دربار حضور می‌یافتند و اعتقادی به مبارزه با حکومت شاه نداشتند و حتی در خصومت با انقلابیون، گوی سبقت را از عناصر ساواک و رژیم ربوده بودند. از داستان اختلافات افرادی نظیر آقای مصباح یزدی با زنده‌یاد دکتر علی شریعتی، هنوز آن‌قدر نگذشته که خاطرات آن به بوته فراموشی سپرده شود و البته روشنفکران دینی افتخار می‌کنند که نه تنها هرگز با چنین روحانیتی همکاری و تعامل نداشته‌اند که همواره در خط اول مقابله و نقد این جریان و اندیشه‌های واپس‌گرایانه‌شان قرار داشته‌اند.

در فضای پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ و در نتیجه رشد تضادها و بحران‌های فاقد توجیه که در میان احزاب و روشنفکران روزبه‌روز شدت می‌گرفت و حزب جمهوری اسلامی از یک سو و حزب توده ایران و سایر احزاب مارکسیستی و همچنین سازمان مجاهدین خلق از سوی دیگر یا از سر ناآگاهی و بی‌تجربگی و یا از روی ارزیابی نادرست از شرایط و نیروهای اجتماعی و حاکمیت، بر تنور اختلافات می‌دمیدند، طبیعی بود که بخت روحانیت با عنایت به دلایل تاریخی و سیاسی و زمینه‌های فرهنگی و اعتقادی، از سایر رقیبان برای به دست گرفتن افکار عمومی و عنان قدرت بیشتر شود. در چنین شرایطی، اصرار اعضای نهضت آزادی ایران در ماندگاری بر سریر قدرت نه تنها نمی‌توانست به حل مشکل کمکی کند بلکه این جریان را در مظان حذف مطلق قرار می‌داد و منجر به گسترش و سرعت بیشتر چرخه خشونت می‌شد. تجربه افراد سلیم‌النفس دیگری مانند زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی منتظری که تا سال‌ها بعد نیز در صحنه قدرت سیاسی ایران حضور یافتند، حکایت از تأیید صحت نظر و موضع مهندس بازرگان و دولت موقت، در خروج به هنگام از عرصه حاکمیت دارد. قدرت واقعی در ایران پس از انقلاب،

در دست‌های روحانیت بود و بنابراین، روشنفکران نبودند که قدرت را واگذار کردند و بلکه این روحانیت بود که از چرخش دموکراتیک قدرت و تن‌دادن به حاکمیت ملت سر باز زد.

نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ خورشیدی با حضور جمعی از روشن‌فکران دینی و بر پایه سه اصل مسلمان ایرانی مصدقی و به‌منظور برپایی حاکمیتی دموکراتیک در ایران بنیان نهاده شد. بنیان‌گذاران شریف نهضت آزادی ایران با توجه به قانون اساسی مشروطیت که قدرت سیاسی حاکمان را محدود و پاسخگو به قانون می‌دانست و بر اساس درکی که از آرا و اندیشه‌های مطروحه از انقلاب‌های دموکراتیک جهان داشتند و بر پایه تحقق حقوق و حاکمیت ملت و همچنین در مقام اعتراض به فقدان مشروعیت و عملکرد نظام پهلوی در ساقط کردن دولت ملی و مردمی دکتر محمد مصدق و فضای سرکوب پدیدآمده پس از کودتای ننگین آمریکایی / انگلیسی ۲۸ مرداد اعلام موجودیت کرد و از آنجا که استبداد و خودکامگی را عامل اصلی تمام مصیبت‌ها و عقب‌ماندگی ملت ایران می‌دید، به مبارزه علنی و قانونی با نظام مستبد شاه پرداخت و متحمل حبس‌های سنگین و شکنجه و دشواری‌های عظیم شد.

بنیان‌گذاران نهضت آزادی ایران با مطالعه جامعه و فرهنگ ایران و با تاسی به مشی و دیدگاه نهضت نواندیشان دینی از سید جمال‌الدین اسدآبادی گرفته تا علمای آزادی‌خواه مشروطیت همچون آیت‌الله سید محمدحسین نایینی، از جمله کسانی بودند که با قرائتی نوین از اسلام، استبداد را علت اصلی عقب‌ماندگی مسلمانان دانستند و از آن به‌عنوان شرک سخن گفتند. در باور این جمع، استبداد نه تنها به‌عنوان ماحصل بینش غیرتوحیدی که خود از جمله موانع تحقق جامعه اخلاقی و نشر باورهای اصیل دینی محسوب می‌شود و بر همین مبنا، باور داشتند که استبداد در این مرزوبوم فراتر از روش‌های حکومتی و اراده شخص اول مملکت قرار داشته و در چارچوب = نوعی بی‌نظمی و خصلت فردی و اجتماعی عمل می‌کند، از این‌رو، افزون بر مبارزه سیاسی مستمر با حکومت خودکامه و سلطنت مطلقه پهلوی، در مسیر خرافه زدایی و معرفی چهره‌های عقلانی از اسلام و سازگار با دموکراسی و حقوق بشر، منشأ خدمات مؤثر و گسترده‌ای شدند. تولید ده‌ها مجلد کتاب و سخنرانی‌های متعدد که توسط افرادی مانند زنده‌یادان مهندس مهدی بازرگان، دکتر علی شریعتی و مجاهد نستوه آیت‌الله طالقانی انجام پذیرفت، گنجینه‌ای از معارف سیاسی و اسلامی را پدید آورد که به ترویج اسلام سازگار با عقل، آزادی و حقوق بشر توجه داشت. بنیان‌گذاران نهضت آزادی ایران بر پایه چنین درکی از تاریخ و دین‌داری، ورود به عرصه سیاست را برگزیدند و باور داشتند که بدون آزادی، باور به توحید و خداپرستی نیز ناممکن می‌شود و آزادی را گام نخست تعالی ایمان، اخلاق و همچنین پیشرفت کشور و سعادت ملت بر می‌شمردند. در اعلامیه تأسیس نهضت آزادی اقتضای اطاعت از خدا مبارزه با بندگی غیر او و شرط سپاس ایزدی، تحصیل: «ایران، این عبارات دیده می‌شود آزادی برای به‌کار بستن آن در طریق حق و عدالت و خدمت است. ما باید منزلت و مسئولیت خود را در جهان خلقت بشناسیم تا به رستگاری و پیروزی نائل شویم.»

در مرامنامه نهضت آزادی ایران نیز چنین آمده است:

«مسلمانیم نه به این معنی که یگانه وظیفه خود را روزه و نماز بدانیم. ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی، من‌باب وظیفه ملی و فریضه دینی بوده. دین را از سیاست جدا نمی‌دانیم و خدمت به خلق و اداره امور ملت را

عبادت می‌شماریم. آزادی را به‌عنوان موهبت اولیة الهی و کسب و حفظ آن را از سنن اسلامی و امتیازات تشیع می‌شناسیم. مسلمانییم به این معنی که به اصول عدالت و مساوات و صمیمیت و سایر وظایف اجتماعی و انسانی قبل از آنکه انقلاب فرانسه و منشور ملل متحد اعلام نماید، معتقد بوده‌ایم.»

یادآوری می‌کند که به‌رغم عملکرد عبرت‌آموز و غیرقابل‌دفاع روحانیت حاکم پس از انقلاب اسلامی، جایگاه روحانیت شیعه در ایران طی صدها سال به‌گونه‌ای بود که در شکل‌گیری و تقویت جنبش‌های عدالت‌گرا و آزادی‌خواهانه به نحوی جدی و مؤثر عمل کرده بود و حذف یا نادیده‌گرفتن این نهاد دیرپای اجتماعی در راستای نیل به اهداف و آرمان‌های اصیل ملت ایران و بسیج توده‌های مردم و بسط همگرایی و وحدت در سطح ملی، نه مفید و نه ممکن ارزیابی می‌شد. تردیدی وجود ندارد که نقش روحانیت در بسیج و رهبری مردم در توفیق انقلاب مشروطه نقش اساسی داشت و پیروزی نهضت ملی ایران به رهبری زنده‌یاد دکتر محمد مصدق و رخداد حماسه سی تیر ۱۳۳۲ نیز در پرتو حمایت روحانیت و به‌ویژه آیت‌الله کاشانی پدیدآمده بود. اگرچه بعدها آقای کاشانی راه را به خطا رفت و موجبات پیروزی کم‌هزینه کودتاگران را فراهم آورد. و هم‌اکنون، نهضت آزادی ایران از همان بدو تأسیس، به همکاری و همگامی با روحانیت پیشرو و آزادی‌خواه، در راستای مبارزه با استبداد سلطنتی مطلقه پهلوی پرداخت و البته این همکاری به درک و شناخت تاریخی نهضت از سوابق مراجع عظام و روحانیتی فرهیخته و مترقی مربوط می‌شد که در ایران و عراق، علم مبارزه با استعمار و استبداد را برافراشته بودند و فقهای نامداری مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی، آخوند محمدکاظم خراسانی، میرزای شیرازی و آیات بزرگواری همچو نایینی و بهبهانی و طباطبایی و مازندرانی و وعاظ آزادی‌خواهی مانند سید جمال اصفهانی پرچمدار آن بودند. فقهایی فرهیخته که فارغ از تعصب‌ها و منافع صنفی و گروهی در مقابل شیخ فضل‌الله نوری‌ها و ملاعلی کنی‌ها که آزادی را کلمه قبیحه می‌دانستند، ایستادگی کرده و مانع فروکاستی و سقوط مشروطه به‌نظام موسوم به " استبداد مشروطه مطلقه " شدند.

انصاف را که بخش مهمی از روحانیت نظیر زنده‌یادان طالقانی، منتظری، مطهری و همچنین رهبر فقید انقلاب در مبارزه با استبداد و فساد پهلوی و تحمل عواقب دردناک و تحمل حبس و تبعید و شکنجه همگام با سایر مبارزان هرگز از پای ننشستند و در تخریب بنای پوسیده سلطنت و رفع استبداد گامی به عقب برداشتند. هم‌اکنون بود که هنگام بازگشت باشکوه رهبر انقلاب از تبعید به تهران، افزون بر ده‌ها هزار نفر از هم‌وطنان مسلمان در میدان آزادی، جمع کثیری از نمایندگان سازمان‌های اجتماعی و سیاسی حتی با گرایش‌های غیرمذهبی و نمایندگان اقلیت‌های دینی ارمنی و زرتشتی و کلدانی و یهودی نیز به صفوف استقبال‌کنندگان پیوستند. پیام این پیشواز تاریخی و خیرمقدم و خوشامدگویی به رهبر انقلاب، آن بود که انقلاب ایران، فراتر از مرزهای قومی و نژادی و مذهبی و جنسیتی استوار است و از سوی کافه ملت ایران، به‌عنوان مبارزه‌ای مشترک برای از میان بردن هرگونه ستم و بی‌عدالتی تلقی می‌شود که باید نماد ترسیم خط‌مشی آینده مدیریت انقلاب در راه تحکیم هرچه عمیق‌تر همبستگی ملی و مدنی در ورای تمام تفاوت‌های فکری و اعتقادی قرار می‌گرفت و به تفرقه‌ها و خصومت‌های به‌جامانده از فرهنگ استبدادی و استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن» پایان می‌داد.

و دریغا که چنین نشد و از همان اوان پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، روحانیتی که تا آن برهه بر اساس شعار «همه با هم» در کنار روشنفکران، علیه ستم و فساد نظام پهلوی مبارزه می‌کردند، به محض دستیابی به قدرت سیاسی، با تغییر موضع به «هر که با من نیست مخالف من است» نخست با یورش به روشنفکران دینی و سپس با حذف سایر جریان‌ها مؤثر در انقلاب که حاضر به پذیرش وضع موجود نشدند، در سایه مفهومی ناشناخته موسوم به «اسلام فقهاتی و اجتهاد زنده و پویا» حصار بی‌دور ساختار سیاسی قدرت و حاکمیت کشیدند که به تحمیل فضای سرکوب و قرائتی خاص و کم‌سابقه از اسلام، سلب و محدودسازی آزادی‌های قانونی، نقض فراگیر حاکمیت و حقوق ملت منجر شد و در نهایت، به غلبه یک جریان صنفی بر گرایش‌های اجتماعی و سیاسی دگراندیش و بسط خصومت‌ها و حذف‌ها انجامید و امکان پیدایش وفاق ملی را برای مدت مدیدی به تعویق انداخت.

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، به دنبال خواست تاریخی ملت ایران که از انقلاب مشروطه به این سو در آرمان‌های آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، تحقق حقوق و حاکمیت ملت و پیشرفت مملکت متجلی شده بود به پیروزی رسید و البته مردم ایران و فعالان سیاسی دموکراسی‌خواه، اعم از مذهبی و غیرمذهبی، آزادی را حاکمیت قانون و تحقق آزادی‌های قانونی می‌دیدند. با پیروزی انقلاب، طومار نظام سلطنتی یک‌سره در هم پیچید و وضعیتی فوق‌العاده پدید آمد که نه تنها برای انقلابیون قابل پیش‌بینی نبود بلکه اداره امور بسیار دشوار می‌نمود. در چنین وضعیت ناشی از خلأ قدرت، جامعه و حکومت، قواعد خود را می‌طلبید. پیشنهاد دولت موقت به زنده‌یاد مهندس بازرگان و یاران ایشان نیز به سبب همین وضعیت مطرح شد و همچنین پذیرش این مسئولیت خطیر و خطرناک نیز دقیقاً به‌منظور برون‌رفت از وضعیتی بحرانی صورت پذیرفت که برای هیچ‌کس تا آن روزگار شناخته نبود. مهندس بازرگان و یارانش در دولت موقت در آن شرایط، تنها کسانی بودند که از یک سو توان کارشناسی و اجرایی بازگشت به نظم را دارا بودند و از سوی دیگر نیز مورد اعتماد عموم ملت ایران و رهبران روحانی انقلاب قرار داشتند. عدم پذیرش این مسئولیت، کشور را در معرض فروپاشی و بی‌نظمی قرار می‌داد. از این رو، نخست‌وزیر انقلاب، به‌رغم توصیه برخی دوستان مانند آیت‌الله سید محمود طالقانی سکان هدایت دولت را در دست گرفت و در آن بلبشوی سیاسی و اجتماعی از آبروی خویش مایه گذاشت.

نظام سیاسی که در چشم‌انداز آرمان‌های ملت ایران و اعضای نهضت آزادی متبلور بود و سال‌ها به‌خاطر آن طعم حبس و شکنجه و مقابله با ساواک را تحمل کرده بودند، با توجه به نظام‌های متعارف حاکم بر کشورهای دموکراتیک چیزی جز «جمهوری» نبود. رهبر انقلاب به‌صراحت در پاریس گفته بودند که جمهوری اسلامی مانند جمهوری فرانسه است با این تفاوت که مردم ایران مسلمان هستند و باید باورهای اسلامی مردم، مورد ملاحظه حکومت قرار گیرد. پیش‌نویس قانون اساسی که به تأیید و امضای رهبر انقلاب و اعضای روحانی شورای انقلاب و مراجع عظام تقلید رسید نیز، نظام سیاسی ایران را بر اساس مردم‌سالاری و نهادهای انتخابی ترسیم می‌کرد و در آن از ولایت فقیه و یا به تعبیر برخی دوستان و همراهان قدیم، از «اسلام فقهاتی» و «دیکتاتوری صلحا» خبری نبود.

روش و منش اعضای نهضت آزادی ایران هرگز مبتنی بر حفظ قدرت به هر بهایی نبوده است و این حقیقتی است که امروزه حتی مخالفان سرسخت نهضت نیز بدان اذعان دارند. هدف اصلی پیش‌گامان نهضت آزادی ایران حتی در سقوط نظام پادشاهی نیز خلاصه نمی‌شد، بلکه این جمع به دنبال محدود و مشروط کردن قدرت و تحقق

حاکمیت قانون بود. نهضت آزادی ایران نیک می‌دانست که دلایل بازتولید استبداد پس از پیروزی جنبش مشروطه و رخداد حوادثی مانند به توپ بستن مجلس شورای ملی و یا کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و روی کار آمدن سلسله پهلوی به جهت فقدان حاکمیت قانون بوده است و نه فقط فرصت‌طلبی و زدوبندهای اشخاصی مانند رضاخان با صاحبان قدرت ایران و قدرت‌های خارجی. از این رو به محض آنکه دیدند وضعیت فوق‌العاده ناشی از پیروزی زود هنگام انقلاب، موجبات برقراری حاکمیت قانون را فراهم نمی‌سازد و زمانی که به تعمدی بودن کارشکنی‌های متعدد روحانیت و دستگاه‌های موازی با دولت که زیر نظر روحانیت تازه طعم قدرت را چشیده هدایت می‌شدند، پی برده و یقین حاصل کردند، کار به جایی رسید که دولت موقت، ادامه فعالیت را ممکن ندید و استعفا داد و پس از یک دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی، نهضت آزادی ایران، رسماً از حاکمیت کناره گرفت و به‌عنوان اپوزیسیونی قانونی، حضور خویش را در عرصه مناسبات و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی معنا بخشید.

نهضت آزادی ایران طی حدود نیم‌قرن مبارزه برای تحقق آزادی و حاکمیت قانون، همواره بر این امر تاکید داشته است که دموکراسی یک رخداد صرفاً سیاسی نیست که در اثر رویدادی خاص و یا در لحظه‌ای معین روی دهد و بلکه، فرایندی است اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که در مسیر پیگیری مستمر آن، به درجات گوناگون پدید آمده و تکامل و تعمیق خواهد یافت و چنین دستاوردی نه با زور و تحمیل که تنها با پذیرش و باور عام ملت و حتی هیئت حاکمه به دست خواهد آمد. از همین رو، با تاکید بر شیوه‌های مدنی و مسالمت‌جویانه، تغییرات تدریجی در چارچوب قانون را در ارتقای فرایند حاکمیت ملت و دموکراسی مؤثرتر ارزیابی کرده و برای آگاهی‌بخشی اهمیتی دوچندان قائل بوده‌اند. گزینش راهبرد «جنگ حجت و نه جنگ قدرت» و ترجیح نقش «ناصح مشفق» به جای «حاکم نالایق» نیز در دهه شصت خورشیدی بر همین اساس روی داد.

موجب خوشوقتی و امیدواری است که آرمان‌هایی را که تنها روزگاری نهضت آزادی ایران منادی آن بود، این روزها به خواست و باور عمومی ایرانیان، از هر طیف سیاسی بدل شده است. امروز دیگر کمتر کسی پیدا می‌شود که آزادی را لوکس بداند و اصلاحات تدریجی و گام‌به‌گام را نشان از سازش‌کاری و لیبرال منشی تلفی کند و حتی همراهان عدالت‌طلب ما در مسیر مبارزه نیز بدین ضرورت رهنمون شده‌اند که سلب آزادی، نخستین حقی است که از یک انسان، مورد ستم و تعدی قرار می‌گیرد و از این رو، تلاش برای دستیابی به آزادی و کرامت انسانی، عین عدالت‌جویی و پیش‌نیاز اساسی تغییرات پایدار و گذار به سوی حاکمیت ملت بوده و به‌عنوان خواستی فراتر از یک حزب و یا جریان سیاسی خاص قابل مشاهده است؛ بنابراین گزارف نیست اگر ادعا شود که امروز بیش از گذشته، نیاز به آزادی، حاکمیت قانون و عدالت اجتماعی راستین دیده می‌شود و از همین رو نهضت آزادی به‌رغم برخی دشواری‌ها و ناتوانی در برپایی حاکمیت دموکراتیک در ایران، در تأثیرگذاری بر افکار عمومی ایرانیان و ایجاد زمینه‌های ذهنی پذیرش و حاکمیت دموکراسی، کامیاب بوده است.

آنچه در این لحظات برای راقم این سطور تأسفانگیز بوده و جای عذرخواهی دارد، نه مبارزه با نظام خودکامه پهلوی یا همکاری با روحانیت یا پذیرش مسئولیت یا واگذاری قدرت به تشنگان آن است که اگر یک‌بار دیگر نیز خداوند حیات دوباره عطا فرماید، سرنوشتی را جز مبارزه با ظلم، تلاش برای آزادی و حاکمیت ملت ایران و رشد و تعالی اخلاق برنخواهم گزید. هرگز از بابت ناباوری و دست نیازیدن به سیاست ماکیاولیستی «هدف وسیله را

توجیه می‌کند» و هزینه‌هایی که از این ناحیه به‌صورت فردی و جمعی متحمل شده‌ایم، متأسف نیستیم، تأسف اینجانب از این حقیقت مایه می‌گیرد که تمامی روشنفکران در برهه انقلاب ۱۳۵۷، از دستیابی به وحدت و بسط و گسترش نهادهای مدنی و سیاسی مدرن در مقابل شبکه‌های سنتی اجتماعی درک درستی نداشتند و آگاهانه و متناسب با مسئولیتی که بر عهده داشتند، عمل نکردند و بر اثر بی‌تجربگی و احیاناً اشتباهات عمدی و غیرعمدی، زمینه ظهور و قدرت‌گیری بلامنازع سنت‌گرایان بر تحول‌خواهان فراهم و حتی منجر به نفوذ مجدد قدرت‌های خارجی در مدیریت نوپای نظام جدید شد و موجبات انحراف گسترده از اصول و آرمان‌های انقلاب پدید آمد.

اگر ما پس از پیروزی انقلاب، همچنان شانه‌به‌شانه ایستاده و دست در دست هم، استبداد را نشانه گرفته بودیم و مشکلات را در سقوط شاه خلاصه نمی‌دیدیم، امکان بازتولید استبداد و فروافتادن از استبداد سیاسی به استبداد دینی به این سان راحت و کم‌هزینه صورت نمی‌پذیرفت. از این‌رو اینجانب به‌عنوان فردی که بیش از شصت سال در عرصه سیاست و اجتماع ایران حضور داشته‌ام در شرایطی که درد و رنج جانکاه ناشی از کهولت و بیماری‌های جسمانی به‌شدت رنجورم می‌دارد و حتی گرفتن قلم بر دست را نیز دشوار می‌سازد و تنها لقای محبوب، مانع تداوم این رنج خواهد شد، در این نوشتار پایانی که گزارشی از یک‌عمر تلاش صادقانه بود به ملت شریف ایران، اعلام می‌دارد که ضمن اعتقاد کامل به اصالت انقلاب مردمی ۱۳۵۷ و آرمان‌های آن و دفاع از عملکرد خویش و یارانمان در نهضت آزادی ایران در خلال پیروزی انقلاب و پس از آن، از کوتاهی، قصور و یا ناتوانی خود به‌عنوان احدی از اعضای شورای انقلاب و دولت موقت در راستای ممانعت از عدول حاکمیت از آرمان‌های تاریخی ملت ایران و انحرافات که از همان هفته‌های آغازین ایجاد شد و آشکارا به چشم می‌خورد، عذر خواسته و از ملت ایران به جهت سختی‌ها و عسرت‌هایی که به نام حکومت جمهوری اسلامی ایران بر آنان روا شد، پوزش طلبیده و از خداوند منان طلب آمرزش دارم.

به قول استاد سخن سعدی:

تو را کی بود چون چراغ التهاب که از خود پری، همچو قندیل از آب
به‌عنوان عضوی از نهضت آزادی ایران، هرگز قندیلی پرآب نبوده‌ام و اگرچه نتوانستم به جمع روشنایی بخشم، اما در این نود و اندی سال که بر من گذشت، همیشه سوزی در سینهم برای رهایی انسان از اسارت حقدها و تعصبات ناشی از استمرار استبداد دینی و سیاسی شعله کشیده و روز و شبم را معنا بخشیده است.

باری! راه دشوار بود و گاهی نیز شاید به خطا و بیراهه رفتیم اما در این لحظات، با وجود کهولت و خستگی، بیش از هر زمان دیگر به پیروزی دمکراسی و آزادی ملت ایران باور و امید دارم. دمکراسی در ایران یک ضرورت و سرنوشت محتوم است و امید دارم، ملت و به‌ویژه جوانان برومند ایران در مسیر سبزی که پیشرو دارند با عبرت گرفتن از تجربیات انقلابیون قدیمی‌تر، ضمن ایستادگی و پایداری روزافزون بر آرمان‌های خود و با تعمیق ظرفیت‌ها و صبر و توکل بر خداوند، بر مشکلات و بحران‌ها فائق آیند و آینده‌ای روشن را برای کشور و ملت ایران رقم زنند.

سخنم را با کلامی از خواجه شیراز آغاز کردم و با هم او به پایان می‌رسانم:

بود آیا که در میکده‌های بگشایند گره از کار فروبسته ما بگشایند
در میخانه ببستند، خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند

هم اگر بهر دل زاهد خودبین بستند دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند

احمد صدر حاج سید جوادی

عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران

عضو شورای انقلاب و وزیر کشور و دادگستری دولت موقت

پانزدهم بهمن ۱۳۹۰ خورشیدی